

## "جلال آل احمد و معاصرانش"

### امید طیب زاده

یکی از باورهای روشنفکران چپ ما این بود که توده مردم، یا به اصطلاح خلق زحمت کش، بری از هرگونه خطا و اشتباهی هستند! این تصور که واکنشی کودکانه بود به استبداد دیرپای شرقی، به تدریج مبدل به یکی از باورهای تزلزل ناپذیر چند نسل از روشنفکران ایرانی شد! حال اما اندیشه خطای دیگری، و باز در مقام واکنشی دیگر از همان سنخ، جایگزین باور قبلی شده، و آن این که هرآنچه توده مردم و روشنفکرانی چون آل احمد و گل سرخی اندیشیده و بدان عمل کرده، اشتباه و خیانت بوده، و حق با سیاست‌گذاران و نهادهای سرکوبگری چون ثابتی و ساواک بوده که آن روشنفکران را سرکوب می‌کرده‌اند! به نظرم باید به حال مردمی که آل احمد یا گل سرخی را اسوه بی‌چون و چرای فضیلت یا شجاعت می‌دانستند، دل سوزاند، اما به حال مردمی نیز باید گریست که آنها را نمونه‌اعلای حماقت یا رذالت می‌دانند. این هر دو، دو روی یک سکه‌اند!

در مصاحبه زیر به بعضی سؤال‌ها درباره کتابم با عنوان جلال آل احمد و معاصرانش؛ چهار مقاله پاسخ گفته‌ام. باید بگویم که مخاطب بنده در آن کتاب نه توده مردم و نه سیاست‌گذاران فرهنگی، بلکه صرفاً روشنفکران بوده‌اند؛ و دیگر این که کوشیده‌ام بحث کنم که انقلاب، خوب یا بد، بیش از آن که معلول اقدامات و افکار روشنفکران باشد، معلول استبداد چنان صلب و جان‌سختی بود که یک گام به عقبش لاجرم مصادف بود با سقوطش! با تشکر از جناب میلاد حسینی که با بنده مصاحبه کردند.

\* برای مرور کارنامه جلال سراغ چهار نفر از اطرافیان‌ش رفته‌اید و با مرور نسبت این افراد با جلال، جلال را بررسی کرده‌اید، چرا این روش را برای نزدیک شدن به یکی از موثرترین نویسنده‌های معاصر انتخاب کرده‌اید؟

عرض شود که بنده سال‌هاست که مشغول نوشتن کتاب مفصلی در شرح و نقد اشعار نیمایوشیچ هستم. رویکرد نقدی بنده در این کتاب عمدتاً همان رویکرد ساده و قدیمی و معروف تاریخی - زندگی‌نامه‌ای است که تصور می‌کنم در مورد بسیاری از اشعار نیما بهترین رویکرد ممکن باشد. البته نیما در اواخر عمر، یعنی از یکی - دو سال پیش از کودتای مرداد ۱۳۳۲ تا زمان مرگش، چند شعر بسیار زیبا و مهم هم سروده که رویکرد تاریخی - زندگی‌نامه‌ای در مورد آنها به‌تنهایی پاسخگو نیست و در این موارد باید از رویکردهای دیگری، مثلاً رویکرد صورتگرا نیز استفاده کرد... باری بنده مشغول بررسی اشعار نیما در سال‌های ۱۳۲۲ تا ۱۳۳۰ بودم که به ناگزیر گذرم به مناسبات نیما و آل احمد افتاد و مقاله "درباره نیما و جلال، و این که چقدر بیچاره است انسان" را نوشتم. آن مقاله را برای انتشار به علی دهباشی دادم و ایشان بلافاصله مقاله را در بخارا منتشر کرد و به من تأکید کرد که کتاب "یک چاه و دوچاله" آل احمد را بخوانم و مناسبات آل احمد را با دیگران و مخصوصاً با ابراهیم گلستان شرح دهم. این شد که بنده پروژه نقد اشعار نیما را موقتاً کنار گذاشتم و به این موضوع جدید که برای خودم هم بسیار جذاب بود، پرداختم. این را هم بگویم که آن سال‌ها سخنان ابراهیم گلستان در مصاحبه‌های رنگارنگش درباره روشنفکران ایرانی بسیار مقبولیت یافته بود و مخصوصاً بسیاری از جوانان، با اشتیاق تمام سخنان وی را

می‌خواندند و عجباً که درست هم می‌پذیرفتند. شاید فکر می‌کردند حال که پیری چون گلستان این‌طور صریح و آشکار به روشنفکرانی چون آل‌احمد و ساعدی و براهنی و شاملو و گلشیری و ابوالحسن نجفی و خیلی‌های دیگر توهین می‌کند، پس لابد فضیلتی در هتاک و توهین وجود دارد که تا کنون از آن بی‌خبر مانده بودند! و ناگفته نماند که دلخوری‌های "نوبه‌ای" نسل جوان از روشنفکران دو-سه نسل پیشتر هم مزید بر این علت شده بود- از این جهت می‌گوییم "نوبه‌ای" چون دلخوری از نسل‌های قدیم‌تر، مانند تبی است که دوره‌به‌دوره ظاهر می‌شود. این تب‌گریبان نسل ما را هم گرفته بود، و ما هم همه نسل‌های پیش از خود را مسبب تمام بدبختی‌های خودمان می‌دانستیم! باری، تحت تأثیر همین تب، بسیاری از جوانانی که حتی یک کتاب هم از آل‌احمد یا ساعدی یا براهنی نخوانده بودند، شروع کردند به انتقاد از این افراد و کوبیدن آنها، و جالب است که بعد از مدتی، قُبْح توهین به بزرگان شکست و این جریان به قدری گسترش یافت که دامن خود گلستان را هم گرفت... خلاصه همه اینها سبب شد که این کتاب را بنویسم تا نشان بدهم آنچه درباره آل‌احمد و دیگر روشنفکران ایرانی می‌گویند، بیش از آن که مبتنی بر اسناد و واقعیات باشد، مبتنی بر بی‌اطلاعی یا احساسات کودکانه است.

**\* در کتاب «جلال آل‌احمد و معاصرانش» تأکیدی دارید بر این که هنگام بررسی کارنامه جلال باید استبداد زمانه‌اش را هم دید، چرا این مسأله این قدر مهم است؟ نمی‌توان فقط نوشته‌های جلال را بررسی کرد و گفت «مدیر مدرسه» داستان متوسطی است؟**

اولاً به نظر بنده، و برخلاف نظر شما، "مدیر مدرسه" اصلاً داستان متوسطی نیست. این رمان در تاریخ ادبیات معاصر ما، ادامه‌دهنده و مکمل آثار نویسندگان بزرگی چون جمال‌زاده و هدایت و چوبک است. آنها با استفاده از کلمات و تعبیرات و نحو زبان گفتاری، توانستند حیات و رمق تازه‌ای در نثر فارسی پدید آورند و مخاطبان جدیدی را برای ادبیات فارسی بیابند، اما آل‌احمد در "مدیر مدرسه"، از زاویه دید همان مخاطبان، همان طبقه متوسط نیمه‌مرفه شهری که حال دیگر به بلوغ رسیده بود، به جهان نگریسته است. او تحت تأثیر نثر و سبک لوی فردینان سلین، منطق و زبان و شیوه بیان جدیدی را پدید آورد که اولاً چون متعلق به توده مردم بود، قادر به بیان ظریف‌ترین احساسات و پیچیده‌ترین افکار همان مردم بود که در حال صاحبان اصلی زبان هستند، و ثانیاً عمل‌گرایی و میل به رهایی در آن موج می‌زد. به نظر بنده "مدیر مدرسه"، در تاریخ رمان‌نویسی ما یک نقطه عطف محسوب می‌شود و اگر جرأت و جسارت آل‌احمد نبود، شاید هرگز این ظرفیت و پتانسیل جدید برای زبان فارسی به وجود نمی‌آمد.

اما چرا هنگام بحث درباره رمان "مدیر مدرسه"، پرداختن به مقوله استبداد اهمیت دارد؟ خیلی ساده، چون این رمان که ظاهراً ربط چندانی هم به مسایل سیاسی ندارد، اصلاً در پاسخ به اقدامات ناصحیح همان دستگاه استبدادی شکل گرفته بود که حال آل‌احمد درباره نظام آموزشی‌اش می‌نوشت! مثلاً یکی از شعارهایی که در آن زمان مدام و به انحای گوناگون در مغز ما دانش‌آموزان فرو می‌کردند، شعار "خدا، شاه، میهن" بود، یا بدتر از آن شعار قرون وسطایی "شاه سایه خداست"! آل‌احمد در این رمان با لحن کوبنده و صریحش، همین نظام آموزشی را توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه چنین شعارهای بی‌اساسی که به زور و از بالا به مردم تحمیل می‌شود، حاصلی جز وازدگی و بعد نفرت ندارد. وازدگی‌اش در خود کتاب مشهود است، و نفرتش را بعدها در جریان انقلاب دیدید یا شنیدید!

\* در کتاب تان با دقت نقل و قول می‌کنید و ارجاع می‌دهید و حتا به تفاوت‌های نسخه‌ها و چاپ‌های مختلف هم اشاره می‌کنید. این رویه دقیقاً خلاف کاری‌ست که مثلاً جلال در «غربزدگی» انجام داده است. چرا برای بررسی ادبیات باید دقیق و عملی پژوهش کرد؟

اصولاً لازمه هر پژوهشی همین پرداختن به جزئیات و به قول شما اهمیت دادن به ارجاعات است؛ نه فقط پژوهش در زمینه ادبیات و تاریخ ادبیات، بلکه هر زمینه و موضوع دیگری! البته گاهی شما قصد دارید مطلبی را به اصطلاح "دلی" یا "سردستی" بنویسید و در آن آرای کلی خودتان را بیان کنید، مثل همین مطالبی که بنده الان می‌نویسم، در این موارد دیگر نیازی نیست که برای هر نکته‌ای مأخذی عرضه بدارید، اما مثلاً وقتی می‌خواهید ثابت کنید که بر خلاف سخنان گلستان، آل‌احمد در حزب توده کاره‌ای بوده و حتی به‌رغم سن کمش، نقش بسیار مهمی در مسایل حزب توده داشته، ناچارید به مأخذ و اسناد معتبر و فراوان ارجاع دهید. این عمل شما دو فایده دارد: اولاً مدام به خواننده خاطرنشان می‌کنید که نباید هر سخنی را بپذیرد، و ثانیاً مدام تصریح می‌کنید که تاریخ، داستان نیست که هرکس هرطور دلش خواست، آن را بسازد و تفسیر کند یا بپذیرد.

\* شما رشد روزافزون اختناق در ایران دوران پهلوی را دلیل بازتولید رفتارهای خشونت‌آمیز میان روشنفکران می‌دانید. آیا این توجیه کافی‌ای است؟ در جامعه استبدادزده، روشنفکر هم می‌تواند مجاز باشد تا خشونت را ترویج کند؟

به نظر بنده، هیچ روشنفکری در هیچ شرایطی مجاز به ترویج خشونت نیست، و یکی از دلایل نگاشتن این کتاب هم همین بود که به روشنفکران یادآور شوم که ترویج خشونت و توسل بدان، هیچ حاصلی ندارد، جز تولید خشونت بیشتر. البته قضاوت شما را هم درباره آل‌احمد اندکی غیرمنصفانه می‌دانم؛ آل‌احمد عصبانی‌مزاج بود، اما هیچ‌گاه تا جایی که بنده می‌دانم، مروج مبارزه خشونت‌بار یا مسلحانه نبود. در واقع، قضاوت درباره آثار و افکار هیچ نویسنده‌ای در ایران مانند قضاوت درباره آثار و افکار آل‌احمد - چه در زمان حیاتش و چه نیم قرن پس از مرگش - با سوءتفاهم و قضاوت‌های گوناگون همراه نبوده است، مثلاً از یک سو امیرپرویز پویان، انقلابی دوآتشه معاصر آل‌احمد که بعدها به مبارزه مسلحانه پیوست، آل‌احمد را متمایل به حکومت شاه و در نتیجه، دشمن انقلاب و خلق ایران می‌دید، و از سوی دیگر، امروزه بسیاری از منتقدان انقلاب سال ۱۳۵۷ او را مسبب اصلی انقلاب و مقصر اصلی سقوط سلطنت قلمداد می‌کنند! در هر حال اگر منظورتان از خشونت، مبارزه مسلحانه است، بخاطر داشته باشید که تا آل‌احمد زنده بود، کسی دست به اسلحه نبرده بود و جریان مبارزات قهرآمیز در ایران یک سالی پس از مرگ آل‌احمد شروع شد؛ تو گویی وجود خلیل ملکی و آل‌احمد که هر دو در یک سال (۱۳۴۸) از دنیا رفتند، همچون سدی در مقابل آغاز مبارزات مسلحانه عمل می‌کرد.

\* چرا روشنفکر ایرانی دهه چهل و پنجاه ضد استعمار بود، اما علیه استبداد نبود؟ ریشه این که جلال این همه از کلمه «استعمار» گفت و نسبت به کلمه «استبداد» خاموش بود، چیست؟

اتفاقاً روشنفکران ما و مخصوصاً آل‌احمد هیچگاه در مقابل استبداد خاموش نبودند. اگر نگاهی به شعرها و رمان‌های آن دوره و برخورد ساواک با آنها ببیند، متوجه عرض بنده خواهید شد. مسأله اینجاست که سخت‌جانی استبداد و کوتاه‌نیامدن حکومت در مقابل درخواست‌های مردم، به تدریج باعث بروز برخی رفتارهای تند در میان روشنفکران و نهایتاً شکل‌گیری جنبش مسلحانه شد. جالب است که آل‌احمد به راحتی می‌توانست مانند صنعتی‌زاده و گلستان به فعالیت‌های اقتصادی روی

بیاورد و زندگی مجللی را برای خودش دست‌وپا کند. در واقع، مهم‌ترین دلیل اهمیت‌یافتن آل‌احمد در جامعهٔ روشنفکری آن زمان ایران همین بود که مطلقاً نترسید و در مقابل استبداد سکوت نکرد و هر جا که توانست و دستش رسید، با چاپ مجله و نوشتن مقاله و کتاب، کوشید تا حرفش را بزند و بر پیکر استبداد ضربه‌ای وارد آورد.

**\* درباره داوری‌های امروز درباره جلال اشاره می‌کنید که شباهتی به قضاوت جوانان پنجاه سال پیش ندارد، چرا که ظرف زمانه او را نمی‌بینند. امروز درباره سایر نویسنده‌ها هم با داوری‌های دور از انصاف طرف هستیم. در داوری درباره براهنی، سایه، شاملو و گلشیری چه چیزی حذف می‌شود و چه گونه ممکن است به آن‌ها نگاه کنند؟**

روزگاری خسرو گل‌سرخی در ایران نماد شجاعت محسوب می‌شد، اما امروزه دیده‌ام جوانانی را که به تماشای فیلم‌های محاکمهٔ گل‌سرخ می‌نشینند و آنچه را ما "شجاعت" می‌نامیدیم، به‌سادگی "حماقت" می‌نامند و حتی قاه‌قاه به آن می‌خندند! آیا صحنه‌ای دردناک‌تر از این می‌توان تصور کرد؟ بله، می‌توان! مادامی که از گذشته و فراز و فرودهای تاریخی خود بی‌خبر باشیم و درس نگیریم، و مادامی که به‌جای محکوم‌کردن دستگاه استبداد و عملاً ظلم، قربانیان چنان بساطی را مؤاخذه کنیم، باید انتظار وقوع صحنه‌هایی بدتر از این را در آینده داشته باشیم.

**\* بزرگ‌ترین میراث سید جلال آل‌احمد چیست؟**

به‌نظر بنده، بزرگ‌ترین میراث جلال آل‌احمد نثر اوست، و این اصلاً میراث کم و ناچیزی نیست. شما نویسنده‌ای مانند ابوالفضل بیهقی را تصور بفرمایید که همه از او به‌عنوان مورخ یاد می‌کنند، اما بیشترین گروهی که کتابش را می‌خوانند، دانشجویان ادبیات هستند، نه دانشجویان تاریخ! اگر دست بنده بود، هر نویسنده و مترجم و ویراستاری را وادار می‌کردم تا این کتاب عظیم را بخواند و حتی صفحاتی از آن را به خاطر بسپارد. بیهقی با این کتاب، نثر فارسی را وارد دورهٔ جدیدی از حیات خود کرد، و این همان کاری است که آل‌احمد در این دوره با نثر فارسی امروز انجام داده است. آل‌احمد بدون بهره‌جویی از نثر بیهقی و سعدی از یک‌سو، و نثر فردینان سلین از سوی دیگر، هرگز به چنین توانمندی غریبی نمی‌رسید. بزرگ‌ترین میراث آل‌احمد کتاب "غرب‌زدگی" نیست که حتی در همان زمان انتشارش هم از حیث علمی مطلقاً اثر درخوری نبود، بلکه نثر زنده و جاندار و توانمندی است که این کتاب بدان نگاشته شده است. بزرگ‌ترین میراث آل‌احمد کتاب "سنگی بر گوری" است که در آن ویژگی‌هایی را می‌بینیم که اصولاً در فرهنگ محافظه‌کار ایرانی بسیار به‌ندرت یافت می‌شود: صراحت، شجاعت، صداقت، توجه به امر پژوهش در کار آفرینش ادبی، و بالاخره نثری جوان و زنده و محکم که قادر است این همه را به‌راحتی و به‌روشنی بیان کند.

مجله تجربه، شماره ۲۹، مسلسل ۱۷۹، اردیبهشت ۱۴۰۳